

فصلنامه سیاست دفاعی

سال سیزدهم، شماره ۵۱، تابستان ۱۳۸۴

«بازاندیشی ماهیت جنگ»*

تهیه کننده: دکتر علیرضا سلیمانی

کتاب حاضر مجموعه‌ای از *یازده مقاله* است. مقالات گردآوری شده بر اساس پاسخ به این سؤال اساسی است که آیا ماهیت جنگ در پانزده سال گذشته تغییر بنیادینی داشته است؟ پاسخهای فراهم شده در دو میزگرد توسط سازمان کنفرانس انجمن مطالعات بین‌الملل بریتانیا ارائه شده است که نسبت به چگونگی جنگهای صورت گرفته از ابتدای دهه ۱۹۹۰ این مطلب را خاطر نشان می‌سازد که دوباره ایده‌ها و اندیشه‌های استراتژیست معروف قرن نوزدهم کارل فن کلازویتس، پدر حوزه علمی و مطالعاتی استراتژی، قابلیت‌های خود را به دست آورده است. برگشت به کلازویتس در فهم ماهیت جنگ از این رو صورت می‌گیرد که دعاوی منتقدان وی در دوره جنگهای مدرن در این کتاب به پرسش گرفته شده‌اند.

مقاله اول در ماهیت جنگ مدرن می‌باشد که توسط یان انگسترام ارائه شده است. وی پژوهشگر کالج دفاع ملی سوئد می‌باشد. وی در این باره به سه مبحثی که در جنگهای اخیر مطرح شده و آن را از جنگهای پیشین خود جدا می‌سازد اشاره می‌کند: مبحث اول جنگ غیردولتی^۱ می‌باشد که از نظر بسیاری از متخصصان جنگ، این از منازعات جدید می‌باشد. به هر حال این کتاب نیز بیشتر به ارزیابی این پدیده می‌پردازد. مبحث دوم که در حال حاضر به انقلاب در

* Isabelle Duyvesteyn and Jan Angstrom (eds), *Rethinking the Nature of War*
Published by Frank Cass, New York, 2005.

1- Non-state

امور نظامی نیز معروف شده است؛ شیوه جنگیدن در آینده را مورد بررسی قرار می‌دهد. مبحث سوم جنگهای پست مدرن (فرامدرن) را طرح می‌کند از این منظر جنگ در حال تبدیل شدن به یک پدیده مجازی می‌باشد. مبحث اول، با نامهای دیگر غیر از جنگ غیردولتی نیز نامیده شده‌اند. از جمله این نامها، جنگهای قومی - جنگهای غیرمدنی، جنگهای درون کشور^۱، جنگهای داخلی^۲، "عملیات نظامی غیر از جنگ" و منازعات کم‌شدت، جنگهای کوچک، تروریسم و غیره نام برد. این جنگها به‌طور عمده در آفریقا، بالکان و سایر قسمتهای جهان در حال توسعه، در حال وقوع می‌باشد.

منتقدین این جنگها را غیر کلازویتیسی می‌نامند و آن را پدیده‌ای جدید می‌دانند، خاطر نشان می‌سازند که گزاره‌های اصلی کلازویتس بر این است که جنگ همان سیاست با ابزاری دیگر می‌باشد در این گزاره جنگ یک مفهوم عقلانی^۳ می‌باشد. ولی مقاله در پاسخ به این انتقاد بیان می‌کند که جنگهای جدید اگر مورد مطالعه قرار گیرد نیز اثبات این موضوع می‌باشد که اگر از منظر جهان غرب این خشونتها غیرعقلانی می‌باشد ولی به هر حال این خشونتها منطق خودش را پی می‌گیرد. اگرچه ممکن است مواردی از خشونت‌های غیرعقلانی در این منازعات مشاهده شود ولیکن به این معنا نیست که الگوی اصلی رزم از یک منطق عقلانی پیروی نمی‌کند. به هر حال بیشترین موارد منازعات از سال ۱۹۹۰ به بعد از آن جنگهای درون کشوری می‌باشد و جایگاه جنگهای بین‌دولتی بسیار کم شده است.

مبحث دوم انقلاب در امور نظامی، اشاره به این دارد که جنگ پیشین به قدرت تسلیحاتی، قدرت آتش و قدرت تحرک تعریف می‌گردید در حالی که در حال حاضر توانمندی در جمع‌آوری، ارتباط و پردازش و حفاظت از اطلاعات^۴ مهمترین عوامل قدرت نظامی تعریف می‌شود. این مسئله که آیا این یک انقلاب

1- Intra Wars
2- Internal Wars
3- Retional
4- Information

در امور نظامی می‌باشد و یا یک تحول است مورد مناقشه می‌باشد ولی به هر حال در جنگ آمریکا با عراق که در دهم آوریل (۲۰۰۳) پایان یافت، ۶۶ درصد مهمات به‌کار گرفته شده، مهمات هدایت‌پذیر دقیق بودند در حالی که در جنگ قبلی آمریکا با عراق (۱۹۹۱) ۹ درصد مهمات به‌کار گرفته شده را شامل می‌شدند. با این حال، پیشرفت تکنولوژیک نه تنها منطق عقلانی جنگ از منظر کلازویتس را عوض نکرده است بلکه این را می‌توان گفت که اکثر کشورهای دنیا توانمندی دستیابی به این تکنولوژی را ندارند و در حال حاضر نیز اکثریت جنگهای اخیر صورت گرفته در جهان از این‌گونه نبوده‌اند. با توجه به اینکه دقت مهمات هدایت‌شونده به کاهش تلفات نیروی نظامی منتهی می‌شود ولی هزینه‌های رزم را به صورت سرسام‌آوری افزایش می‌دهد. به عبارت دیگر اگرچه واژه جنگهای تمیز^۱ برای آنها می‌تواند قابل کاربرد باشد ولی در هر نوع جنگ، خشونت قابل گسترش خواهد بود زیرا هر دو طرف تلاش برای پیروزی دارند، مجازی شدن جنگ به فرایندی در جنگ و رزم اطلاق می‌شود که وجه تمایز جنگهای مدرن و پست‌مدرن نیز می‌باشد. در جنگ پست مدرن جنگ اساساً یک پدیده و حادثه رسانه‌ای شده است و این نوع جنگ کمتر در تمامی جامعه تأثیر خواهد گذاشت. زیرا جنگ فقط در صفحات تلویزیون به وقوع می‌پیوندد و منابع محدودتری از جامعه برای جنگ تجهیز می‌شوند. جنگ در یک خلأ اجتماعی به وقوع می‌پیوندد. این به این معنا است که جنگ جامعه را به شکلها و روشهای مجازی دربرمی‌گیرد. شبیه تسلیحات هسته‌ای نیست که به بقای جامعه نظر داشته باشد و یا ظرفیت تمام سربازگیری در آن لحاظ شود، یا همه شهروندان را به مشارکت بکشاند و یا رضایت دمکراتیک را برای خود بهمراه داشته باشد، و یا تمامی سیستم اقتصادی را به سمت خود کشاند. بلکه علت اصلی ظهور جنگ مجازی صرفاً به بی‌انگیزگی غرب در درگیری نظامی می‌باشد مگر اینکه در جنگ از یک برتری فوق‌العاده نظامی برخوردار باشد. به‌گونه‌ای که پیامدهای این جنگ کاهش

یا حذف تلفات انسانی از جنگ باشد. از این رو برتری هوایی و مهمات بسیار دقیق و هدایت‌پذیر در این راستا کاربرد خواهد داشت.

به هر حال هدف از این مقاله ارزیابی این مطلب است که دعاوی مطرح شده در تغییر ماهیت جنگ تا چه حدی صحیح می‌باشد؟ خصوصاً در رابطه با جنگهای مدرن در جهان در حال توسعه که آیا ماهیت جنگ تغییر یافته است؟

مقاله دوم توسط مایک اسمیت^۱ تحت عنوان *استراتژی در عصر جنگهای کم‌شدت* نگاشته شده است. و معتقد است که هنوز کلام کلارویتس در جنگهای کم‌شدت نسبت به منتقدانش اعتبار بالاتری دارد. خصوصاً پس از طرح پدیده تروریسم بین‌المللی پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ که همگان متوجه این موضوع شدند، یک بازیگر غیردولتی مبادرت به رزم نموده است. اگر در جنگ اراده‌ها هستند که طرفین را به رزم می‌کشاند و هواداران را بسیج می‌نماید بنابراین کلام کلارویتس مبنی بر اینکه جنگ را ناپستی یک پدیده مستقل دانست بلکه همیشه ابزاری برای پیشبرد سیاست می‌باشد در مورد جنگهای معروف به جنگهای تروریستی یا کم‌شدت نیز صادق است. به عبارت دیگر رزم چریکی یا جنگ کم‌شدت صرفاً تاکتیکهای درون جنگ می‌باشد. و نباید آن را به صورت ذاتی از طبقه‌بندی جنگ متمایز نمود. وی معتقد است که همه جنگها حسب زمان و مکان خود منحصر به فرد می‌باشد و لیکن همه در طبقه جنگ معنا می‌یابند.

مقاله سوم توسط ایزابل دیویشترین^۲ تحت عنوان *مفهوم جنگ متعارف و منازعه مسلحانه در دولتهای از هم پاشیده* نگاشته شده است. وی جنگ متعارف را به جنگی اطلاق می‌نماید که دو دولت علیه یکدیگر بجنگند و هدف از جنگ نابودی نیروی دشمن می‌باشد، بنابراین، کاربرد این اصول در جایی که به معنای واقعی دولتی وجود ندارد مورد مناقشه و بحث نویسنده است. وی از ورود نیروهای متعارف که برای یک جنگ متعارف آموزش دیده‌بودند بر علیه

1- Mike L. R. Smith

2- Isabelle Dayvesteyn

نیروهای چریکی که از دولت منسجمی نیز برخوردار نبودند مثال می‌آورد. حضور مداخله‌گرانه آمریکا و ناتوانی این کشور در سומالی ناشی از نبود یک ابزار مناسب برای یک رزم مناسب می‌باشد که به عدم توفیقی نیروهای آمریکایی منجر شد. عدم شناخت ماهیت واقعی منازعه، به مثابه اولین عامل در تبیین این مسئله می‌باشد که چرا در این نوع جنگ عملیات مداخله‌جویانه قرین به موفقیت نگردید. عملیات مداخله برای صلح ضرورتاً عملیات متعارف را طلب نمی‌کند خصوصاً اینکه مورد عملیات، دو گروه در حال جنگ می‌باشند. بنابراین صرفاً خط ارتباطی و ایجاد ممانعت برای رزم گروههای درگیر روش مناسبتری برای موفقیت می‌باشد. این مقاله به تجزیه و تحلیل بیشتر برای ارائه یک پاسخ مناسب در مواقع اضطراری ایجاد شده برای یک کشور از هم پاشیده، نظر دارد. اولین اقدام را به بررسی کلیه تعاملات صورت گرفته در این نوع جنگها (چریکی) می‌داند در عین حال که ویژگیهای یک عملیات متعارف را دربرمی‌گیرد.

مقاله چهارم تحت عنوان رزم در جنگهای داخلی توسط استاتیز کالی‌واس^۱
نگاشته شده است. وی هدف مقاله خود را بیشتر نظریه‌پردازی و کمتر نظریه آزمونی دانسته است. در این رابطه به سه موضوع اشاره می‌نماید: اول، وی معتقد است که جنگهای داخلی را بایستی از یک فهم نظری منسجم رزمی برخوردار کرد. دوم، این نوع جنگها را بر اساس شیوه رزم و منشأ آن به سه نوع متمایز می‌نماید. سوم، پیامدهای این سه نوع جنگ را برالگوهای خشونت مورد بررسی قرار می‌دهد. این سه نوع عبارتند از؛ جنگهای داخلی متعارف، غیرمتعارف متقارن و نامنظم، جنگ داخلی اسپانیا، متعارف؛ منازعات در کشمیر، نامنظم و جنگهای داخلی لبنان را به عنوان جنگ غیرمتعارف متقارن نام می‌برد. توصیف هر کدام از این شیوه‌های جنگی به لحاظ علت و نحوه رزم و پیامدهای آن، موضوع این مقاله می‌باشد.

جنگ از نوع دیگر؟ - یازده سپتامبر و جنگ آمریکا در افغانستان عنوان

مقاله پنجم می‌باشد که توسط کلین مک‌انیس^۱ نگاشته شده است. از ضربه یازده سپتامبر به عنوان یک عملیات نامتقارن نام برده شده است. ضربه‌ای که منتهی شد به رویارویی نوینی تحت عنوان جنگ علیه تروریسم. اگرچه عملیات اول در افغانستان تحکیم صلح^۲ لقب گرفت. از نظر نویسنده این شیوه رزم نامتقارن بسیار متفاوت است، از آنچه که در کوزوو و خلیج فارس دیده شد. اگرچه در دهه‌های گذشته از این نوع رویاروییهای نظامی، غربیها شاهد بودند، ولی نکته مهم این است که عملیات ابتدا در آمریکا اجرا شد و به‌طور هدفدار علیه شهروندان عادی نشانه‌گیری شده بود، پدیده‌ای که از جنگهای تروریستی پیشین متمایز بود. به هر حال آنچه که مسلم است اسطوره آسیب‌ناپذیری آمریکا در دوران پس از جنگ سرد با این شیوه رزم کاملاً به زیر سؤال رفت.

جنگهای نوین، رزمهای قدیمی^۳ عنوان ششم مقاله‌ای است که توسط کرسٹی لارسداتر^۴ نگاشته شده است و تاکتیکهای عملیاتی امریکا در ویتنام و افغانستان را مقایسه می‌کند. وی می‌گوید شیوه رزم در هر دو جنگ یکسان می‌باشد، تاکتیک بهره‌گیری بالا از نیروهای هوایی در آسمان و نیروهای ضربتی و ویژه در زمین است. ولی آنچه شیوه جنگ آمریکا در افغانستان از ویتنام را متمایز می‌کند و از آن به عنوان جنگ نوین می‌توان نام برد معطوف به انقلاب در امور نظامی (RMA)^۵ می‌باشد. پیشرفت فناوری شیوه رزم را تغییر داده است. پیروزی سریع در این عملیات ناشی از برتری اطلاعاتی می‌باشد که به کاهش فاصله زمانی کشف هدف و نابودی آن منتهی می‌نماید. در افغانستان در بعضی موارد به کمتر از ۲۰ دقیقه رسیده است در حالی که در سه سال پیش، در جنگ کوزوو متوسط ۱۴ روز ارزیابی شده است. با این حال این مقاله این مطلب را مورد تردید قرار می‌دهد

1- Colin McInnes

2- Operation Eduring Freedom

3- New Wars, Old Warfare

4- Kersti Larsdotter

5- Revolution in Military Affairs

که در شیوه تاکتیک رزم تغییری صورت گرفته باشد علی‌رغم اینکه سرعت استقرار نیروها و به‌کارگیری فناوری نوین بیانگر جنگ نوین به مثابه یک پدیده قابل بررسی می‌باشد.

مقاله هشتم، جنگهای یوگسلاوی در دهه ۱۹۹۰، توسط باب دی گراف^۱ نگاشته شده است. این مقاله معطوف به فرسایش مفهوم حاکمیت دولت و فروپاشی آن توسط پدیده جهانی شدن است. **مقاله هشتم تحت عنوان عملیات بین‌المللی محدودسازی خشونت در دوران شرایط اضطرار** توسط جان مک‌کینی نگاشته شده است. استراتژی مهاربندی یا محدودیت‌سازی خشونت ویژگی عمده عملیاتهای بین‌المللی از دهه ۱۹۹۰ به بعد می‌باشد ولی آنچه به عنوان یک متغیر اصلی در این استراتژی مطرح شده است، شرایط پیچیده ناشی از وضعیتهای بحرانی و اضطراری است که در مناطق مختلف دنیا خصوصاً در حوزه بالکان جهان با آن روبه‌رو شده است. این شرایط پدیده‌ای را به جهان معرفی کرد که در آن سازمانهای بشردوستانه همراه با فن‌سالاران نظامی و در یک فرایند به همکاری در فراهم‌سازی عملیاتهای نظامی همت گماردند.

در اواخر دهه ۱۹۹۰ حوادث کوزوو نقطه مشخص در این فرایند همکاری بود. این همکاری خودبه‌خود ساختار عملیاتی خاص خودش را نیز گسترش داد. به هر حال پدیده جهانی شدن بی‌ثباتی‌ها و ناآرامی‌ها باعث شد استراتژی مهاربندی خشونت در سه فاز: مداخله، تثبیت و محاصره و محدودسازی ناحیه منازعه شکل بگیرد. حادثه یازده سپتامبر و شیوه متفاوت از خشونت‌های سازماندهی شده باعث شد که استراتژی فوق در چارچوبه‌های مفهومی خود به شکست کشیده شود و مدل‌های مداخله‌جویانه بین‌المللی دیگری در پی ظهور جنبشهای افراطی مانند القاعده شکل گیرد.

به هر حال چه خوب چه بد حادثه یازده سپتامبر اگرچه فضای مهاربندی

خشونت را پیچیده‌تر از آن نشان داد که در دهه ۱۹۹۰ تصور می‌رفت ولی از لحاظ نویسنده بررسی این پدیده می‌تواند عناصر گم شده در استراتژی پیشین را فراهم نماید.

مقاله نهم با عنوان *نظریه‌های جهانی‌سازی و منازعه در سطح غیردولت* توسط پال ریچ^۱ نگاشته شده است، مقاله دهم به *ارزیابی نظری جنگ جدید* می‌پردازد، این مقاله توسط ماری کلدرا^۲ نگاشته شده است. وی معتقد است که تمامی جنگ‌هایی که تحت عنوان جنگ جدید طبقه‌بندی می‌شوند در یک چیز مشترک می‌باشند و آن هم پیروی از تفکر استراتژیکی کلازویتس است که در مورد همگی آنها کاربرد دارد. وی معتقد است که خرد و عقلانیت که در جنگ‌های پیشین بر نهادی مانند دولت در توسل به جنگ مشترک است، از این جنگ همچنان در حوزه مفاهیم کلازویتسی قابل فهم می‌باشد. **مقاله یازدهم**، تحت عنوان *بازنگری در ماهیت جنگ* توسط ایزابل دیویشترین نگاشته شده است. وی معتقد است که فهم صحیح از پدیده و ماهیت جنگ معطوف به این است که جنگ را به مثابه متنی در حوزه فرهنگی آن مطالعه نمود، حوزه فرهنگ به مثابه ضمیمه^۳ می‌تواند نگرش ما را نسبت به فهم جنگ افزایش دهد.

به هر حال در پایان می‌توان این کتاب را به عنوانی کتابی جالب که جنگ‌های نوین را در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار داده است، برای مطالعه پیشنهاد می‌کند.

1- Paul B. Rich
2- Mary Kaldor
3- Context